

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال پانزدهم، شماره پنجاه و هفتم، بهار ۱۴۰۲، ۱۱۱-۸۴

مراتب کمال‌گرایی در بلوهر و بوداسف براساس نظریه یونگ

دکتر رسول کاظم‌زاده* - دکتر محمد پاشایی** - دکتر ملیحه حدیدی***

چکیده

داستان بلوهر و بوداسف سرگذشت بوداست. این داستان پس از قرن‌ها با حکایات و سخنان حکمت‌آمیز درآمیخته و در قالب تمثیل‌ها و داستان‌های عبرت‌انگیز بیان شده است. این تمثیل‌ها از زبان فرزانه‌ای وارسته به نام «بلوهر» برای ارشاد «بوداسف» و ترغیب وی برای رهاکردن جاه دنیا و تشویق برای یافتن حقیقت بیان می‌شود. در این داستان، بیشتر بر مفهوم کمال‌گرایی تأکید شده است. کمال‌گرایی به معنای بالاتر رفتن، بلندشدن، رسیدن به اوج، گرایش به رشد و پیشرفت و تعالی و کامل‌تر شدن، مهم‌ترین ویژگی انسان است و خودشناسی تنها نشان انسان پخته و فرهیخته است که در ادب تعلیمی بر آن تأکید می‌شود. این الگو در میان همه ملت‌ها، ادیان و مکاتب با عنوان‌های متفاوت مطرح شده است. در اسلام با هدایت تکوینی، در عرفان با سیروسلوک به‌سوی حضرت حق و در تعالیم بودا با تمرکز روانی یا مراقبه می‌توان به نیروانا یا آزادی از اوهام و رهایی از رنج و تعلقات دنیای فانی رسید؛ بدین ترتیب انسان همواره در اقیانوس زایش‌های دوباره، گذرگاهی یافته و به کمال می‌رسد. این پژوهش با روش

* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان (نویسنده مسؤل)

rl.kazemzadeh@yahoo.com

m.pashaie@azaruniv.edu

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

*** دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران m.hadidy@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۲۲

تاریخ وصول ۱۴۰۱/۹/۱۲

توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر روش کتابخانه‌ای مراحل نمادین فرازپویی در داستان تعلیمی بلوهر و بوذاسف را بررسی می‌کند و بن‌مایه‌های اصلی و شاکله مفهومی این کتاب تعلیمی را نشان می‌دهد. این داستان در پیرنگ پاگشایی، دارای کهن‌الگوهای تولد قهرمان، پیر فرزانه، آنیما و سایه است. در پیرنگ سیروسلوک و نیمه دوم زندگی، وحی و الهام، فراخوان و دعوت به سفر، قبول دعوت، جدایی و عبور از آستانه، تشریف به سرزمین خاص دیده می‌شود. در مرحله سوم کهن‌الگوها و در بازگشت به خویشتن، کهن‌الگوی خویشتن با تجلی حق تعالی، بازگشت و فرازپویی دیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی

ادب تعلیمی؛ بلوهر و بوذاسف؛ کهن‌الگو؛ کمال‌گرایی؛ فرازپویی

۱- مقدمه

بلوهر و بوذاسف نام داستانی تعلیمی است که در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمة* شیخ صدوق به زبان عربی آمده و علامه محمدباقر مجلسی آن را به فارسی ترجمه کرده و سید ابوطالب میرعبادینی در کتابی به نام *بلوهر و بوذاسف* (۱۳۷۶) به بررسی و ذکر این حکایت پرداخته است. محتوای داستان بلوهر و بوذاسف، حاوی سرگذشت زندگی بوداست و این داستان پس از قرن‌ها با سخنان حکمت‌آمیز درآمیخته و در قالب تمثیل‌های عبرت‌انگیز رایج در میان اقوام هند و ایرانی بیان شده است.

کتاب *بلوهر و بوذاسف* از جمله متون تعلیمی هندی است که در سده دوم پیش از میلاد به زبان سانسکریت به نگارش درآمده و در دوره پادشاهی خسرو پرویز به پارسی ساسانی ترجمه شده است؛ ولی اثری از آن به زبان پارسی ساسانی نیست. به اعتقاد مینوی، برزویه حکیم یا بزرگمهر این کتاب و *کلیله و دمنه* و *سندبادنامه* و *نامه تنسر* را به پارسی ساسانی برگردانده یا انشا کرده است. در سه قرن اول هجری، هم‌زمان با توسعه نفوذ اسلام و متعاقب آن ترجمه متون مهم پهلوی به عربی گویا ابن مقفع آن را به عربی برگردانده و ابان بن عبدالحمید بن الاحق آن را به شعر عربی درآورده است (رک).

میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۲۰). نسخه عربی موجود آن، همان است که شیخ صدوق، محدث سده چهارم هجری با عنوان بلوهر و بوداسف در کتاب *اکمل الدین و اتمام النعمه* به شیوه راویان امامیه نقل کرده است.

اساس کتاب بلوهر و بوداسف از تاریخ زندگی نامه سیدهرته (بودا) گرفته شده و لفظ بوداسف و یوذاسف و بوداسف تصحیف بوداراف یا بوداستوه (به معنی بودای آینده یا آن که روشن خواهد شد) است. بلوهر نیز احتمالاً همان «بلهرا» است که جغرافی نویسان عرب او را بزرگترین پادشاه هند می خوانند (رک. همان). بلوهر زاهدی بود که بوداسف شاهزاده هندی را هدایت کرد (رک. دهخدا و همکاران، ۱۳۸۹: ذیل بلوهر). بلوهر بزرگترین سلاطین هند است و بلهرا ملک الملوک هند و او حاکم مانکیر (مالهت) و بزرگترین پادشاه هند بود (رک. میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۲۲). داستان بلوهر و بوداسف به روایت های دیگر از جمله سریانی و یونانی موجود است (اکبری بیرق و دیگران، ۱۳۹۰: ۳۴-۳۳).

روایات متفاوتی از زندگی بودا و داستان های او در دست است. روایتی تعلیمی هم از زندگی بودا به نام بلوهر و بوداسف وجود دارد. این روایت از زندگی بودا به زبان سانسکریت نوشته پیروان بودا در هند یا ایران است. به موجب روایت، پادشاهی شهوت پرست در هندوستان، صاحب پسری شد که نامش را بوداسف نهاد. پیشگویان اعلام کردند که او پیشوای اهل دین خواهد شد؛ اما پدرش که با دین مخالف بود، سعی کرد تا او را از هر سخنی درباره دین و عبادت دور نگه دارد تا به دینداران نگرود. شهری را برای او خالی کرد و او را در حصاری جای داد؛ اما او بیرون آمد و از آمیختگی زندگی با رنج آگاه شد و سرانجام، پارسایی خردمند به نام بلوهر او را به آیین خود جذب کرد؛ به تعلیم فرشتگان از تاج و تخت چشم پوشید و سفری دراز در پیش گرفت.

۱-۱ پیشینه پژوهش

در سال های اخیر در رابطه با این داستان تعلیمی پژوهش های چندی انجام شده است؛ از سیر تاریخی این قصه گرفته تا هم پوشانی آن با اعتقادات ملل مختلف. جنبه تعلیمی این قصه سبب شده است که برخی حتی آن را با سایر متون هم سنجی کنند. از جمله مقالات چاپ شده عبارت است از: «هم پوشانی اعتقادی کهن الگویی قصه بلوهر و

بوذاسف با اعتقادات شیعی» از مسلم ناصری (۱۳۹۹)؛ ناصری در این مقاله مسائل اعتقادی شیعه و مباحث مطرح در این داستان را مقایسه کرده و تطبیق داده است. «بهره‌ قصه بلوهر و بوذاسف از آبخور فرهنگ اسلامی شیعی» از عبدالله موحدی محب (۱۳۹۷)؛ موحدی در این مقاله به این نتیجه رسیده است که ساختار و محتوای کنونی قصه برکشیده و بالیده فرهنگ اسلامی شیعی است. «سیر تطور تاریخی داستان بلوهر و بوذاسف» از حسن اکبری بیرق و همکاران (۱۳۹۰)؛ نگارنده این مقاله به بررسی سیر تطور تاریخی داستان پرداخته است و بر این باور است که داستان در قرون اولیه اسلامی به فارسی دری ترجمه شده و در طول تاریخ روایت‌های متعددی از آن نقل شده است. «بلوهر و بیوذسف و داستان آن» از محمود عابدی (۱۳۸۳)؛ عابدی هم به نقد و بررسی این داستان بسنده کرده است. کتابی تحت عنوان *کهن‌الگوی فرازپویی: نقد اسطوره‌شناختی براساس نظریه یونگ* از شهربانو صحابی و ملیحه حدیدی چاپ شده است که در آن به نقد اسطوره‌شناختی شش اثر منتخب پرداخته شده است (۱۴۰۰). *بازتاب داستان بلوهر و بوذاسف در متون ایرانی (متون ادب فارسی - متون پهلوی و متون مانوی)* از ساحل آب‌بند نهری هم پایان‌نامه‌ای است که در بررسی بازتاب این قصه در متون ادب فارسی کار شده است.

این داستان به سبب نوع تعلیمی آن توجهی ویژه می‌طلبد؛ اما تاکنون در راستای تحلیل بن‌مایه‌های کهن‌الگویی و اساطیری آن بحثی نشده است. این مقاله بر آن است که کهن‌الگوی فرازپویی را در این اثر نمادین تعلیمی بحث و تحلیل کند و مباحث آن را برطبق نظریه کهن‌الگویی یونگ واکاود.

۱-۲ مواد و روش‌ها

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به پژوهش‌های کتابخانه‌ای، در سطح اول، مسائلی از قبیل شخصیت‌ها، اعداد، تصاویر، رنگ‌ها و شکل‌های کهن‌الگویی را - که در آن به صورت نمادین به موضوع فرازپویی پرداخته شده است - استخراج کرده است و در مرتبه بعد، با تکیه بر نقد کهن‌الگویی و اسطوره‌شناختی، داستان تعلیمی بلوهر و بوذاسف را با توجه به کارکرد نشانه‌شناسیک بررسی و تبیین می‌کند.

۳-۱ مبانی نظری پژوهش

فرازپویی و کمال‌گرایی به معنای بالاتر رفتن، رسیدن به اوج، گرایش به رشد و تعالی و کامل‌تر شدن، مهم‌ترین ویژگی انسان بوده و خودشناسی تنها نشان انسان پخته و فرهیخته است. این الگو در میان همه ملت‌ها و ادیان با عنوان‌های متفاوت در متون تعلیمی مطرح شده است. در اسلام با هدایت تکوینی (رک. بروجردی، ۱۳۸۰: ۱۰)، در عرفان با سیروس‌سلوک به سوی حق و نیز در تعالیم بودا، با تمرکز روانی یا مراقبه می‌توان به نیروانا یا آزادی رسید (رک. شایگان، ۱۳۹۳: ۶۱)؛ بنابراین آرزوی کمال و تمامیت، تمایلی جمعی و ذاتی در تمام انسان‌هاست (رک. پالمر، ۱۳۸۸: ۲۱۱). در علم روان‌شناسی، کارل گستاو یونگ شیوه‌ای برای خودیابی و راه‌یافتن به مرکز درونی و ارتباط با راز ناخودآگاه زنده یافت؛ شیوه‌ای برای راه‌یابی به سوی خود که موجب بیداری فرد، کشف خویشتن و رشد شخصیت می‌شود. به عقیده او در درون روان انسان، توان ذاتی بالقوه‌ای برای یکپارچگی هست؛ گزینه‌ای پویا به دنبال یکپارچه‌کردن محتویات هشیار و ناهشیاری در کلیتی منسجم. یونگ آن را «خود» و فرایند دستیابی به آن را «فردیت یافتگی» می‌نامد (همان: ۲۲۸).

«خود» مهم‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین مؤلفه ساختار روان است. نظام روان پویاست و پیوسته در معرض تعامل و تغییر قرار دارد. به نظر یونگ، روان انسان از سه سطح مختلف تشکیل شده است: هشیاری، ناهشیاری شخصی و ناهشیاری جمعی. این بخش عمیق‌ترین قشر روان است؛ مخزنی از مواد ناهشیاری که هرگز به هشیاری نرسیده‌اند و شامل تصاویر کهنه ذهنی مشترک میان انسان‌ها هستند (همان: ۱۴۹). این لایه شامل مفاهیم همگانی و مضامین بازمانده حیات بشر از نخستین ایام تاکنون است؛ مضامینی اساطیری که از ابتدای هستی در بطن وجود انسان خفته‌اند و در طول تاریخ در زمینه‌های گوناگون رؤیا، مراسم عبادی، قصه‌های عامیانه و رفتارهای روانی متجلی می‌شوند (ترقی، ۱۳۸۷: ۹). یونگ بر لایه‌های ژرف و جمعی در هر انسان اصرار می‌ورزد و به اعتقاد او ناخودآگاه فردی یا جمعی در ادبیات معمولاً به صورت نمادها، ایماژها و موضوع‌های خیالی نمایان می‌شود (گریس، ۱۳۸۱: ۱۳۱). او تصاویر بالقوه و محتویات ناخودآگاه جمعی را کهن‌الگو یا آرکی‌تایپ می‌نامد.

از نظر یونگ، کهن‌الگوها به دلیل تجربه‌های زیاد بی‌شمارند. این الگوها در ضمیر انسان ذاتی شده‌اند و در جامهٔ نمادهای فلکی، حیوانی و نباتی ظاهر می‌شوند (امامی، ۱۳۷۷: ۲۰۸). مهم‌ترین کهن‌الگوها از نظر یونگ، پرسونا (نقاب)، آنیما، آنیموس، سایه و خود هستند و از آنجا که نمادها نیز دارای مفاهیم ماورایی هستند، مسائلی چون عالم ملکوت، تجلی خداوند، وجود حقیقی برتر را بر بشر عرضه می‌کنند.

مطالعهٔ بلوهر و بوذاسف نشان می‌دهد که این داستان تعلیمی، در عین تفاوت‌های زبانی و بیانی با سایر داستان‌ها، به سبب برخورداری از شالوده‌های کهن‌الگویی، از «وحدتی اندام‌وار و انسجامی یگانه» برخوردار است و دارای نظامی است که پیام آن به صورت درون‌مایه‌ای یکسان در ادب تعلیمی تکرار می‌شود و کهن‌الگوی فرازپویی، کمال‌جویی، تعالی، شناخت خود و بازگشت به خویشتن آشکارا در همهٔ آن دریافتنی است (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۳). نویسندگان در این مقاله می‌کوشند کهن‌الگوهای مرتبط با این داستان تعلیمی را تحلیل کنند و کارکرد معناشناسانهٔ این کهن‌الگوها را نشان دهند که ملهم از کهن‌الگوی فرازپویی است و در طرح‌واره‌ای تازه با نام داستان بلوهر و بوذاسف آمده است.

۲- مرحلهٔ اول: پیرنگ پاگشایی

۲-۱ نیمهٔ نخست زندگی

شروع داستان بلوهر و بوذاسف مربوط به ماجراهای پادشاهی پدر بوذاسف است. در قسمت‌های آغازین داستان، تولد بوذاسف از مهم‌ترین حوادث به شمار می‌آید. یونگ به مقولهٔ تولد قهرمان کمتر از دیگران پرداخته است. زیرا او غایت زندگی قهرمان را مربوط به نیمهٔ دوم زندگی می‌داند. او با تعریف قهرمان و چارچوب اعمال قهرمانی در فرایندی موسوم به فرایند فردیت بیشتر به مسئلهٔ تولد دوباره توجه دارد که پس از گذراندن مراحل خاص به دست می‌آید. از نظر او، قهرمان تولدی معجزه‌آسا و ساده دارد. تولد بوذاسف و حوادث آن در شکل‌گیری پیرنگ‌ها و سیر آتی داستان و کنش اشخاص تأثیر مستقیمی دارد.

۲-۱-۱ کهن‌الگوی تولد قهرمان

کندوکاو در روش‌های پیچیدهٔ اسطوره‌ها، بسیاری از لایه‌های پنهان موجود در آنها و داستان‌های تعلیمی را برای ما آشکار می‌کند. تولد نمادین قهرمان یکی از بن‌مایه‌های

تکرارشونده است که در کهن‌الگوی قهرمان رخ می‌دهد. در اسطوره‌های ملل مختلف می‌توان شاهد این تولد نمادین بود. تعداد زیادی قهرمانان اساطیری، با الگوهای تکرارشونده تولد به دنیا می‌آیند. رستم، زال، سام، ایزدمهر و بودا تولدی نمادین دارند. تولد نمادین و غیرمتعارف کودک، بیانگر گزینش او از سوی نیروهای ماوراءطبیعی و آغاز سفر قهرمانی اوست. شخصیت قهرمان با تولدی نمادین بار سنگینی از نمادهای کهن‌الگویی را بر دوش می‌کشد. با نگاهی به این الگوها و بررسی موقعیت‌های سمبلیک و مشترک میان آنها می‌توان به این نتیجه رسید که همواره یک الهه، شاه و ملکه و یا والدینی با سطح برتری از نظر نژاد و موقعیت اجتماعی، برای به دنیا آوردن کودکی انتخاب می‌شوند که در جهت تبیین اهداف اسطوره، تولدی تعیین‌شده و الگومند دارد. در این راستا، یک خواب معنادار یا یک پیش‌گویی تعیین‌کننده سرنوشت جنین را به‌سمتی سوق می‌دهد که چشم‌اندازهای اسطوره خواهان آن است. معنای این خواب و تفسیر این پیش‌گویی، احساس خطری در پدر ایجاد می‌کند که در آن، تهدید به مرگ و نابودی قدرت وجود دارد؛ از این رو برای جلوگیری از وقوع فاجعه‌ای که در خواب دیده شده است، کودک به‌طور پنهانی به دنیا می‌آید و مادر او را به آب یا کوه می‌سپرد و بدین ترتیب مجالی برای تحقق آرمان‌های اسطوره میسر می‌شود. حیوانات یا مردمی فقیر او را نجات می‌دهند؛ پرورش پیدا می‌کند و پس از آگاهی از هویت اصلی خود، در فرایندی نظامند، نزد خانواده‌اش بازمی‌گردد. در شواهد متعددی نیز از پدر یا پدربزرگ انتقام می‌گیرد و به جایگاهی دست می‌یابد که درخور وی است (رک. حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۹۸).

اتو رانک در کتاب *اسطوره تولد قهرمان*، در بررسی حدود هفتاد قهرمان مختلف، عناصر اصلی را عناصر تشکیل‌دهنده چیزی می‌یابد که برایش اصطلاح «داستان معیار قهرمانی‌ها» را وضع کرده است:

- ۱) قهرمان فرزند پدر و مادری بسیار ممتاز و معمولاً پسر شاه است؛
- ۲) پیش از بسته‌شدن نطفه‌اش مشکلاتی وجود داشته است؛ مثل نازایی و...؛
- ۳) قبل از تولد، پیش‌گویی‌ای به‌شکل خواب یا وحی خطر زاده‌شدنش را گوشزد کرده است و پدر را تهدید می‌کند؛
- ۴) او را به آب می‌سپارند؛

- (۵) حیوانی فرودست یا فردی (چوپان) نجاتش می‌دهد؛
(۶) وقتی بزرگ می‌شود با هشیاری پدر و مادر مرتبه‌اش را پیدا می‌کند؛
(۷) هم انتقام پدرش را می‌گیرد و هم خود را به رسمیت می‌شناسد؛
(۸) سرانجام به مقام بالا و افتخارات بسیار دست می‌یابد (رک. گرین و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۷).

- در داستان بلوهر و بوذاسف، تولد قهرمان بدین شکل روایت شده است که با معیارهای تولد قهرمان اتو رانک، همسانی و همخوانی بسیار نزدیکی دارد:
(۱) بوذاسف فرزند پادشاهی از هندوستان با لشکر فراوان است.
(۲) پادشاه هرچه از دنیا می‌خواست و می‌طلبید، به‌آسانی بر او میسر می‌شد؛ اما فرزند پسر نداشت.
(۳) پادشاه نام کودک را بوذاسف نهاد و منجمان را برای دیدن طالع موعود او جمع کرد. پس منجمان عرض کردند که این فرزند از شرف و منزلت به مرتبه‌ای رسد که هیچ‌کس به آن مرتبه نرسیده باشد.
(۴) پادشاه که همه عمر از دین دوری می‌کرد، دستور داد شهری برای پسر خالی کردند و مقرر کرد سخنی از مرگ و آخرت نگویند و فرزندش را در چهاردیواری کاخ محبوس کرد.
(۵) چیزی به جز آداب ملوک به پسر تعلیم یاد نداده بودند؛ اما با دانش و هوش خود فهمید که او را در آن شهر محبوس کرده‌اند و از بیرون رفتن مضایقه می‌کنند.
(۶) در خدمت او مردی از خدمت‌کاران بود که مهربان‌تر از بقیه بود. به اصرار و وعده و وعید او را مجبور کرد تا حقیقت را برای او بازگو کند و در خلاصی از این مخمصه یاریگرش باشد.
(۷) طی سفر به کمال می‌رسد.

- (۸) سرانجام با کمک و هدایت استاد و لطف و کرامت الهی به مقام بلند پیشوایی رسید.

۲-۱-۲ کهن‌الگوی پیر فرزانه

نقطه عطف زندگی بوذاسف، آشنایی با بلوهر در مرتبه استاد است که در طول داستان به‌طور مستقیم با او روبه‌رو می‌شود؛ یعنی از میان کهن‌الگوهای بی‌شماری که در مسیر

فرایند فردیت، برای رسیدن به کمال و یکپارچگی، باید تجربه کند، فقط با سرنمون پیر فرزانه روبه‌رو می‌شود؛ زیرا این داستان به قصد تعلیم است و در داستان تعلیمی، پیر نقش برجسته‌ای دارد و کهن‌الگوهای سایه و آنیما در اندرزهای بلوهر در قالب تمثیل بیان می‌شود. به تعبیری نمود سایه و آنیما ظهور چندانی ندارد؛ بلکه در چندین داستان وجوه مختلف آن را بلوهر یا پیر فرزانه نقل و روایت می‌کند و قهرمان یا بوذاسف، وجود آنها را تجربه می‌کند.

پیر خردمند مظهر دانش، زندگی و رهایی‌بخشی و منجی و مراد است. تجسم اصل روحانی، معرف دانش، تأمل، بینش درونی و شهود از یکسو و ازسوی دیگر، کیفیات اخلاقی مانند حُسن‌نیت و ایثار اوست که سبب می‌شود شخصیت معنوی او به حد لازم ساده باشد (رک. گرین و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۵). پیر خردمند در زندگی قهرمان در دو محور کلی رخ می‌نماید: محور اول، حول تقلیل مرارت، دستگیری و رهایی و نجات از مخمصه و محور دوم، آگاهی‌بخشی و تنبیه و اندرز است (رک. گرجی و تمیم‌داری، ۱۳۹۰: ۷). در داستان بلوهر و بوذاسف فرامود پیر فرزانه در چهره بلوهر مانند راهنمای عابد و زاهد دانایی است که برای رهایی و دستگیری بوذاسف از مخمصه و تنگنای کاخ کذایی پادشاه ظهور می‌یابد که زندانی بیش نیست. بلوهر با سخنان و اندرزهای آگاهی‌بخش خود، موجب آگاهی و شناخت بوذاسف از خود و دنیای اطراف و سرانجام معرفت او می‌شود و زمینه آزادی، اشراق و الهام را برای او فراهم می‌آورد.

۲-۱-۳ رابطه بلوهر و بوذاسف

بلوهر در جایگاه نمادی از پیر و مرشد و معلم بوذاسف، نقش بسیار مهم و اساسی در داستان و همچنین رفتار و کنش‌های بعدی بوذاسف برای رسیدن به کمال و تعالی ایفا می‌کند. رابطه آنها بسیار عمیق و از همان ابتدای رویارویی نگاه بوذاسف به بلوهر، همراه با احترام و در نهایت تعظیم و تکریم بود. رابطه معلم و شاگرد، استاد و دانشجو و مرید و مراد بود. درواقع «رابطه قهرمان و مرشد یکی از شایع‌ترین درونمایه‌های اسطوره‌شناسی و یکی از غنی‌ترین معیارهای ارزشی نمادین است که نماینده پیوند والدین و فرزندان، معلم و شاگرد، پزشک و بیمار، خدا و انسان محسوب می‌شود»

(وگلر، ۱۳۹۰: ۲۳). از آنجاکه وظیفه و «کارکرد مرشد آماده‌کردن قهرمان برای مواجه‌شدن با ناشناخته‌هاست، توصیه می‌کند، راهنمایی می‌کند و وسیله‌ای جادویی در اختیار قهرمان می‌گذارد» (همان) تا قهرمان تازه‌کار و خام و بی‌تجربه بتواند به هدف نزدیک شود و به مقصود برسد. بلوهر نیز بلافاصله با دیدن آمادگی روحی بوذاسف و تشنگی او برای دانستن حقایق به نقل حکایت‌های تعلیمی می‌پردازد.

در طول داستان، بلوهر تعداد هفده داستان برای بوذاسف نقل می‌کند. این داستان‌ها حاوی نکات مهم اخلاقی و تعلیمی است که از لابه‌لای آنها می‌توان کهن‌الگوهای مختلفی را کشف و توضیح داد.

۲-۱-۴ کهن‌الگوی آنیما

آنیما یا مادینهٔ جان، روح مونث پنهان در وجود مرد است که «اغلب در رؤیاهای، خلسه‌ها و آفرینش‌های ادبی تجلی می‌کند» (شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۴۰). آنیما از پیچیده‌ترین کهن‌الگوهاست. نقش حیاتی عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی درونی هم‌ساز کند و به ژرف‌ترین بخش‌های وجود خود راه برد. آنیما نقش راهنما و میانجی را بین من و دنیای درون یعنی خود بر عهده دارد (رک. یونگ، ۱۳۸۳: ۲۷۸). در ادبیات غالباً آنیما به شکل معشوق یا مادر و با دو جنبهٔ مختلف ظهور می‌کند. گاهی منفی و آزاردهنده و گاهی مثبت و آرام‌بخش است. آنیمای منفی می‌تواند فرد را به نابودی بکشاند و آنیمای مثبت معبر رسیدن به مراحل والای شخصیت می‌شود. قهرمان برای رسیدن به خود، باید آنیما را به کنترل درآورد و با آن روبه‌رو شود؛ زیرا آنیما تصویر روح و نیروی حیاتی و انرژی‌زای بشری است و واسطهٔ میان من و ناخودآگاه فرد است و به انسان توفیق درک جنس مخالف و تکامل کلی دنیای درون را می‌دهد (رک. محمدی فشارکی و ستایش، ۱۳۹۷: ۱۷۱).

یونگ باور داشت که هیچ مردی کاملاً مردانه نیست؛ بلکه همواره در وجودش عنصری زنانه دارد و آن عبارت از کهن‌الگوی زن درون یا آنیماست که می‌تواند هم خوب باشد و هم بد و در چهرهٔ منفی و مثبت جلوه کند. بنابر نظر یونگ «اگر مردی با آنیمای خود به هماهنگی و تفاهم برسد، آنیما در شکل مثبت ظاهر می‌شود و مرد را

به سوی عالی تر وجودش راهنمایی می‌کند و این رشد و بلوغ شخصیت، تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که آنیما جای خود را به مرد مقدس در درون مرد می‌دهد. به این ترتیب، دیگر اثری از آنیما باقی نمی‌ماند و شخص در مراحل بالای وجود، تصویر مردی مقدس و پیری راه‌گشا را در خواب‌های خود مشاهده می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۸۱).

در طول داستان، بوذاسف به‌طور مستقیم کهن‌الگوی آنیما را تجربه نمی‌کند؛ بلکه از زبان بلوهر یا پیر فرزانه در دو حکایت با این کهن‌الگو روبه‌رو شده است و خصوصیات آن را درمی‌یابد؛ بدون آنکه گرفتار وسوسه‌های اغواگر آن شود. در پایان نیز با شناخت عمیق از وجوه مثبت و منفی آنیما موفق به رشد و بلوغ شخصیتی می‌شود و به مراتب والای وجود دست می‌یابد.

۲-۱-۵ مراحل و نمودهای آنیما در حکایت‌ها

- مرحله اول آنیما با وجه منفی در حکایت پادشاه و وزیر دیندار

وزیری موصوف به صدق و راستی که به ترک دنیا راغب بود و به خدمت علما و صلحا رسیده بود، به هدایت و اصلاح پادشاه تصمیم گرفت. شبانه پادشاه را به محلی تنگ و تاریک برد که مرد و زنی درویش و بدقیافه با لباس‌هایی مندرس در مکانی متعفن زندگی می‌کردند. مرد طنبور می‌نواخت و زن با زشتی خلقت و بدی شکل و کهنگی لباس برای او می‌رقصید و گاهی نیز شراب می‌ریخت. زن تحیت و ثنای مرد خویش می‌گفت و مرد نیز زن خود را تعریف و تمجید می‌کرد و او را سیده نساءالعالمین می‌خواند. آن دو در نهایت سرور و طرب عیش می‌کردند.

پادشاه متعجب از شادی و سرور بی‌مورد آنها در آن زندگی اسفبار، از وزیر حکمت آن را پرسید. وزیر فرصت را غنیمت شمرد و گفت: ای پادشاه می‌ترسم این دنیای ما و پادشاهی تو و بهجت و سروری که به این لذت‌های دنیا داریم، در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را فقط مخصوص خداوند می‌دانند، مثل این مزبله و این دو شخص نماید و کاخ‌های ما در نظر آنان که سعادت آخرت را در نظر دارند، همچون غار باشد. بدن‌های ما نزد آنان که پاکیزگی و حُسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند، زشت و متعفن نمود کند. تعجب آن سعادت‌مندان از لذت ما به عیش دنیا مانند تعجب ما از لذت این دو بدحال باشد.

پس پادشاه با دیدن آن صحنه و شرح و تفسیر وزیر به اهل دین راغب شد و از وزیر خواست مکرر وصف آخرت بر او بیان کند. در نهایت پادشاه راه نجات پیش گرفت و به سعادت ابدی رسید.

در این حکایت می‌توان گفت، پادشاه همانند فردی که در مسیر فرایند فردیت برای رشد و کمال قرار گرفته، وارد «ناخودآگاه» خود (خانه تنگ و تاریک) شده است و با محتویات آن، یعنی کهن‌الگوهای ذخیره‌شده در ناخودآگاه روبه‌رو می‌شود. در آن خانه، مرد درویش بدقیافه نمودی از «سایه» با جلوه‌های زشت شراب‌نوشی، نوازندگی و مشغول‌شدن به عیش و نوش و متکابی از فضل و سرگین (صفات پست انسانی) است و زن، نمودی از وجه منفی کهن‌الگوی «آنیما» و مربوط به مرحله اول کشف آنیما، یعنی هوا، با روابطی کاملاً زیستی و غریزی است؛ زیرا اولاً به عقیده یونگ «تصویر مادی‌نه روان اغلب بر زنان فرافکنی می‌شود» (گرین، ۱۳۹۵: ۱۸۳) و ثانیاً هنگام غلبه جنبه منفی آنیما، عنصر مادی‌نه اغلب به زنان جادویی و به‌صورت موجودی زشت و پتیاره به تصویر کشیده می‌شود (رک. یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۱).

- مراحل دوم و سوم آنیما با دو وجه مثبت و منفی در حکایت (جوان دولتمند و

دختر فقیر)

جوانی بود از اغنیا که پدرش در تدارک عروسی‌اش با دختر عم ثروتمندش بود؛ اما جوان از این ازدواج کراهت داشت؛ پس پنهانی شهر و دیار را ترک کرد. در راه، گذارش بر خانه مرد فقیری افتاد که دختری با لباس‌های کهنه بر آستانه در ایستاده بود. دختر را از پدرش خواستگاری کرد. مرد فقیر گفت تو از فرزندان توانگران هستی و دختر من شایسته تو نیست و ضمناً راضی نمی‌شوم دخترم را از پیش من ببری. پسر جواب داد: من فقر تو را پسندیدم و نزد شما می‌مانم. جوان لباس‌های فاخر خود را افکند و لباس کهنه بر تن کرد و با ایشان نشست. آن مرد بعد از آزمایش عقل و هوش جوان و اطمینان از صحت عقل او، واقعیت امر را بر او آشکار کرد. جوان را به سردابه‌ای برد که پشت آن خانه‌ها و اسباب‌هایی در غایت وسعت و نیکویی بود. پس کلید خزاین را به او سپرد و گفت: جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب به تو تعلق دارد. آنچه خواهی بکن که نیکوجوانی هستی. آن جوان به سبب ترک خواهش به تمام خواهش‌ها رسید.

خواننده در این حکایت با چهره دو زن روبه‌رو می‌شود. یکی دختر عم ثروتمند و صاحب مال و جمال که جوان از انتخاب او کراهت دارد. او نمودی از تعلقات فانی دنیای مادی است که مربوط به کشف مرحله دوم آنیما، یعنی هلن فاوست با ویژگی‌های افسانه‌ای و جنسی است؛ زن دیگر، دختری به‌ظاهر فقیر و ساده‌زیست است که جوان از او بسیار خوشش آمده است و حاضر می‌شود به‌خاطر عشق او از همه داشته‌ها چشم‌پوشد و در نهایت هم به‌موجب ترک تعلقات به همه خواسته‌هایش می‌رسد. این زن متعلق به مرحله سوم آنیماست که به‌وسیله مریم مقدس نشان داده می‌شود و در آن، عشق خود را تا مقام پارسایی روح بالا می‌کشد. وجود دو زن در این حکایت، دو جنبگی آنیما را به تصویر می‌کشد. در واقع «آنیما تجسم گرایش‌های روانی زنانه در روح مرد است که می‌تواند نمودی روشن یا تاریک داشته باشد» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۰). این خاصیت کهن‌الگوست. کهن‌الگو در اصل نماد است و نماد، سویه آشکار کهن‌الگوهای نهفته است. کهن‌الگوها نمادهای جهانی هستند که همانند نماد دوسویه‌اند (رک. نامدار و فرزانه، ۱۳۹۴: ۹۴). به عبارت دیگر، در نماد که واسطه میان روشنایی و تاریکی است، امکانات خیر و شر هر دو نهفته است؛ اما سمت‌یابی و گرایش نماد به یکی از این دو سو پیرو مقتضیات و اوضاع خودآگاهی و چگونگی سودجویی آن از نماد است که به آن نام فعالیت استعلایی داده‌اند (رک. ستاری، ۱۳۶۶: ۴۵۶).

ابتدا جوان با نمایه منفی آنیما روبه‌رو می‌شود؛ اما در مقابل آن تسلیم نمی‌شود و با شناخت وجوه آن می‌تواند از آن عبور کند. در نهایت انرژی منفی آنیما به‌سمت آنیمای مثبت گرایش می‌یابد و روح مؤنث در شکل دختر فقیر که خالی از هرگونه زیب و زینت ظاهری و اغواگری است، به‌صورت عشق واقعی ظهور می‌یابد و پیوند جوان با او موجب پالایش روح و رشد شخصیت و باروری او می‌شود.

۲-۱-۶ کهن‌الگوی سایه

سایه شاید پیچیده‌ترین کهن‌الگوی بشر باشد و او را به وجه مشترک انسان با حیوان تعبیر کرده‌اند که انسان آن را به ناهشیار واپس زده است. در واقع سایه ویژگی‌هایی است که بنابه دلایل شخصی و جمعی دوست نداریم آنها را بروز دهیم. از این نظر، سایه نقطه

مقابل پرسوناست. پرسونا وجه بیرونی و اجتماعی شخصیت فرد را شامل می‌شود؛ درحالی‌که «کهن‌الگوی سایه آن بخش از شخصیت است که فرد ترجیح می‌دهد آن را آشکار نکند، بدین مفهوم که سایه شامل بخش‌های تاریک، سازمان‌نیافته و سرکوب‌شده یا به تعبیر یونگ، هرچیزی که فرد از تأیید آن در مورد خودش سر باز می‌زند و همیشه از سوی آن تحت فشار است؛ چیزهایی از قبیل: صفات تحقیرآمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس» (رک. پالم، ۱۳۸۸: ۳-۱۷۲). سایه‌ها ویژگی‌های واپس‌رانده شده‌اند. بدین دلیل یونگ سوی دیگر انسان را که در ناخودآگاه شخصی یافت می‌شود و پست و کهنتر است، سایه می‌خواند (رک. فوردهام، ۱۳۹۳: ۸۱). در دیدگاه یونگ، کهن‌الگوی سایه همچون کهن‌الگوی نفس تا حدود زیادی در ضمیر ناخودآگاه فرد قرار دارد. این کهن‌الگو دنباله‌سوسماری است که بشر هنوز در پی خود یدک می‌کشد و رایج‌ترین بازتاب آن، شیطان است که نماینده جنبه تاریک و اهریمنای شخصیت فرد به شمار می‌آید (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۲۱۲).

۲-۱-۷ نمودهای سایه

- پادشاه، پدر بوذاسف نمود شهوت و خودبینی و ظلم و استبداد

در داستان بلوهر و بوذاسف به نظر می‌رسد پادشاه، پدر بوذاسف، به دلیل داشتن ویژگی‌های زشت و پست انسانی - از قبیل شهوت، خودبینی و ظلم و استبداد که از همان ابتدای داستان، راوی آنها را برمی‌شمارد و او را شخصیت شریر و ضد قهرمانی معرفی می‌کند - فرمانود کهن‌الگوی «سایه» باشد. علاوه بر پادشاه، بلوهر/ پیر فرزانه در حکایت‌هایی با برجسته‌کردن صفات زشت و پلید مقدمات روبه‌روشدن بوذاسف را با کهن‌الگوی «سایه» فراهم می‌کند.

- شیطان یا نفس نمود فریب، حيله و گمراهی

در این داستان، شیطان نماینده کهن‌الگوی سایه است. بلوهر در اندرزهایی که در قالب حکایت «مرد طماع و گنجشک» به شاگرد خود بوذاسف می‌دهد، چنین می‌گوید: «پس ای بوذاسف برحذر باش از شر شیطان و ترک مکن علمومی را که نمی‌دانی و در آنچه دانسته‌ای فریب شیطان را مخور که به آنها عمل ننمایی. به درستی که تو در خانه‌ای

ساکنی که شیطان به الوان حیل‌های گوناگون بر اهل آن خانه مستولی شده و به انواع مکرها ایشان را گمراه کرده و بعضی را پرده‌ها بر گوش‌ها و عقل‌ها و دل‌های ایشان آویخته‌است و ادراک حق نمی‌کند» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۹۲).

در مکتب اسلام، این نیروی شیطانی نفس نامیده می‌شود. فرد باید پس از آشنایی با جنبه تاریک شخصیت خود به پاک‌ی نفس و مبارزه با پستی‌ها و تقویت نیکویی‌های اخلاقی بپردازد. در این داستان بوذاسف، در این مرحله با «نفس اماره خود مبارزه کرده تا با سرکوب آن با نفس مطمئنه خود دیدار کند. یونگ مرحله دیدار با سایه را از نخستین و برجسته‌ترین مراحل فردیت می‌داند که فرد طی آن با ویژگی‌های منفی و ردیلت‌های اخلاقی خود روبه‌رو می‌شود. فرد باید این ویژگی‌های منفی را اصلاح و برطرف کند تا بتواند با لایه‌های دیگر روان ناخودآگاهی خود دیدار کند (رک. میرباقری فرد و جعفری، ۱۳۸۹: ۱۷۳).

۲-۱-۸ بازگشت پیر فرزانه

بلوهر پس از انجام وظیفه و ادای دین، با راهنمایی و هدایت شاگرد خود با بوذاسف وداع می‌کند و به منزل خود برمی‌گردد؛ زیرا می‌داند که «ابواب خیر، فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده و به راه حق و دین مبین هدایت یافته است» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۱۳۵). درحقیقت مأموریت پیر فرزانه در این مرحله به اتمام رسیده بود و نمی‌توانست بیش از این در کنار او باشد. «مرشد تا همین حد می‌تواند با قهرمان همراهی کند. او باید به‌تنهایی با ناشناخته‌ها روبه‌رو شود. مرشد باید قهرمان را هل بدهد تا ماجرا پیش برود» (وگلر، ۱۳۹۰: ۲۴).

۲-۲ مرحله دوم: پیرنگ سیروسلوک

۲-۲-۱ نیمه دوم زندگی

کارل گستاو یونگ قهرمانی را با نیمه نخست زندگی محدود نمی‌کند. غایت نیمه دوم زندگی از نظر او آگاهی از ناخودآگاه است. او هدف از این کار را گسلاندن پیوند با عالم خارج نمی‌داند؛ بلکه از دیدگاه او هدف همچنان بازگشت به عالم خارج است. وضعیت آرمانی انسان برقراری تعادل میان آگاهی عالم خارج و آگاهی امر ناخودآگاه است. او هدف نیمه دوم زندگی را تکمیل دستاوردهای نیمه نخست زندگی می‌داند. به نظر او آدمی باید

به ناخودآگاهی بازگردد که پیوسته خود را از آن جدا کرده است. یونگ معتقد است قهرمان و اعمال قهرمانی در فرایندی موسوم به فرایند فردانیت تعریف می‌شود. قهرمان در نظر او قدرت فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهد که باعث ترقی او می‌شود و درحالی‌که دارای خطاهای انسانی است با بدی‌ها می‌جنگد (رک. حسینی و شکیبی، ۱۳۹۳: ۱۰۳).

۲-۲-۲ وحی و الهام و نجات بوذاسف

وداع و رفتن بلوهر هرچند در ابتدای امر موجب تنهایی و غمگینی بوذاسف شد، زمینه را برای رخدادهای مهم در روند داستان ایجاد کرد. رهنمون‌ها و پندهای بلوهر که راه را برای ارتقای بوذاسف هموار کرده بود، موجب نجات او شد و از این به بعد راهنمای دیگری به شکل الهام و وحی از جانب حق تعالی بر او ظاهر می‌شود. با رفتن بلوهر وقت آن رسیده بود که بوذاسف به جانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت کند. پس «حق تعالی ملکی از ملائکه را به سوی او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد. نزد او ایستاد و گفت: بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی، به درستی که تو انسانی در میان بهائم و حیوانات گرفتار شده‌ای که همگی به فسق و ظلم و جهالت گرفتارند. آمده‌ام به سوی تو با تحیت و سلام از جانب حق تعالی که پروردگار جمیع خلایق است که تو را بشارت دهم به کرامت‌های دنیا و آخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نما و از گفته من بیرون مرو، لباس دنیا را از خود بیفکن و شهوت‌های دنیا را رها کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات ندارد و عاقبت آن جز پشیمانی و حسرت نیست. طلب کن پادشاهی را که هرگز متغییر نمی‌گردد، راستگو باش در اقوال و افعال. عدالت پیشه خود کن، به درستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را به سوی بهشت دعوت نمایی» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۱۳۵).

۲-۲-۳ کهن‌الگوی سفر

- فراخوان و دعوت به سفر

ندای فراخوان درواقع، زمینه‌ساز شروع مرحله عزیمت و سفر است. قهرمان در دنیای عادی خود سرگرم زندگی روزمره است. ناگاه ندایی می‌شنود که او را به سفر فرامی‌خواند؛ سفر به سرزمینی ناشناخته. فراخوان در این داستان وحی الهی است. نزول

وحی در این مرحله از داستان، نیرو و انرژی نو به کالبد داستان می‌دمد، حرکت آغاز و بذر تغییر کاشته می‌شود. کمپل این انرژی جدید را دعوت به ماجرا می‌نامد؛ اما به اسامی دیگری مانند حادثه محرک یا آغازگر یا کاتالیزور نامیده می‌شود و گاهی به شکل پیام و پیام‌آور ارائه می‌شود (رک. و گلر، ۱۳۹۰: ۱۳۴). پیام‌آور این داستان با ظهور ملکی از ملائکه حق تعالی تحقق می‌یابد. ملکی که نماینده کهن‌الگوی پیک است و نقش فراخوان برای سفر را ایفا می‌کند.

نزول وحی الهی با واسطه ملک مقرب حق تعالی بر بوذاسف در واقع دعوت او برای رفتن به جانب اهل دین و عبادت بود. این ندا بعد از رساندن سلام و تحیات الهی و بشارت به کرامات دنیوی و اخروی، چندین توصیه به او داشت؛ اول اینکه بشارت و مشورت مرا قبول کن؛ یعنی امر به اطاعت امر خدا کرد و دعوت حق را پذیرفت. سپس به زدودن نقاب اشاره کرد؛ با این خطاب که لباس دنیا را از خود بیفکن و بعد امر کرد به رهاشدن از نیروی اغواگر زشت و پست سایه، با جملات «شهوتهای دنیا را رها کن، به پادشاهی و سلطنت فانی توجه نکن» که نمودهایی از کهن‌الگوی سایه هستند. سرانجام نیز به راستگوبودن در اقوال و افعال و عدالت پیشه‌بودن سفارش کرد که ترک اعمال زشت و انجام رفتارهای نیک درحقیقت بشارتی برای کسب فیض الهی و شایستگی رسیدن به درجه پیشوایی و سرانجام رسیدن به بهشت بودند؛ مقدمه راهی شدن به سفر؛ سفری که محقق‌شدن وعده‌ها در گرو انجام آن است. سرانجام ملک می‌گوید: من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و تو را بیرون خواهم برد. برای رفتن مهیا باش.

۲-۲-۴ قبول دعوت

بوذاسف به سخنان ملک حامل وحی گوش جان می‌سپارد؛ برانگیخته می‌شود و بدون هیچ تردید و با اطمینان خاطر جواب مثبت می‌دهد و دعوت او را می‌پذیرد. «چون بوذاسف از ملک آن بشارت‌ها شنید، به سجده درافتاد و حق تعالی را شکر کرد و گفت: من آنچه را پروردگار می‌فرماید، اطاعت می‌کنم. از فرموده او تجاوز نمی‌نمایم. پس آنچه صلاح من می‌دانی مرا به آن امر فرما. حمدی کنم پروردگار خود را که تو را برای اصلاح من فرستاده و شکر می‌کنم؛ زیرا که او به من رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان دین

نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل شده‌ای» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۱۳۶). بدین ترتیب بوذاسف اعلام آمادگی می‌کند و مهیای سفر می‌شود.

۲-۲-۵ جدایی و عبور از آستانه

اکنون بوذاسف/ قهرمان درست بر آستانه دنیای خاص قرار گرفته است. ندای فراخوان را شنیده و با قبول دعوت آمادگی خود را اعلام کرده است و «عزم بیرون رفتن را با خود راست کرده و همگی هم‌ش بر آن راست بود. هیچ‌کس را بر آن معنی مطلع نساخت و چون وقت بیرون رفتن شد، آن ملک در نصف شب بر او نازل شد، وقتی که مردم خواب بودند، گفت: برخیز که دیگر تأخیر جایز نیست. بوذاسف برخاست و افشای آن بر احدی نفرمود به غیر از وزیر خود» (همان). بعد از توصیه‌های لازم سوار شد و آنقدر که مأمور بود سوار برود، راه رفت. سپس از مرکب فرود آمد و پیاده به راه افتاد. وزیر اسب او را می‌کشید و می‌گریست و بی‌تابی می‌کرد که «جواب پدر و مادرت را چه بدهم؟»؛ مرا سیاست خواهند کرد. تو نیز طاقت سختی و مشقت نداری، چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد.

بوذاسف او را ساکت کرد و تسلا داد و اسب و کمر بند و لباس‌ها و یاقوت گران‌بهای خود را به او بخشید و گفت: به نزد پدرم برو. پدرم با دیدن لباس‌های من و یاقوت آسیبی به تو نخواهد رساند. پس وزیر به سوی شهر برگشت و بوذاسف یکه و تنها روی به راه نهاد. او با گذر از دنیای عادی و ترک خانه و تنها یاور خود، یعنی وزیر از آستانه گذشت و حرکت واقعی را آغاز کرد.

۲-۲-۶ نگهبان آستانه

قهرمان در سفر پُرماجرای خود با موانع روبه‌رو می‌شود. در کنار دروازه ورود به دنیای جدید، نگهبانی قدرتمند مستقر است تا مانع ورود او شود. نگهبان آستانه اگر به درستی شناخته شود می‌توان بر او چیره و مغلوب شد و حتی آن را به پشتیبان تبدیل کرد. شناخت طبیعت نگهبان آستانه برای چگونگی برخورد با او کمک می‌کند. این شخصیت معمولاً شخصیت شرور و ضدقهرمان نیست. گاهی شخصیتی خنثی است که خیلی ساده سر راه قهرمان قرار می‌گیرد (رک. و گلر، ۱۳۹۰: ۷۳) و هدفش فقط

هشداردادن از سختی‌های راه، برجسته‌کردن موانع یا ابراز محبت و دوستی و اظهار دلتنگی از دوری است. هرچند بوذاسف فراخوانده‌شدن و سفر خود را بر هیچ‌کس آشکار نکرد و پنهانی مقدمات سفر را آماده کرد، دو نفر سر راه او قرار گرفتند و نقش نگهبان آستانه را بازی کردند.

۷-۲-۲ تشرّف به سرزمین خاص

بوذاسف/ قهرمان با ترک وطن و دنیای عادی و با عبور از آستانه و نگهبانان آن، به دنیای خاص و ناشناخته قدم گذاشت. منطقه اسرارآمیزی که هیچ‌کس جز او محرم آن نبود. هیچ‌یک از اطرافیان حتی وزیر که اصرار زیادی داشت با او همراه شود اجازه ورود نداشت. این مرحله نقطه اوج داستان است، قلب داستان در اینجا می‌تپد. بزرگ‌ترین حادثه کل داستان اتفاق خواهد افتاد. راز ماجرا در اینجا گشوده خواهد شد. قهرمان متحول خواهد شد؛ چیزهایی کسب خواهد کرد و در عوض چیزهایی که مشتاقانه از دست داد، هدیه خواهد گرفت و سرانجام به مقامی عالی ارتقا خواهد یافت.

اینجا سرزمین موعود است؛ سرزمینی مقدس برای بوذاسف. بواسف به «صحرای گشاده‌ای رسید و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه‌ای رُسته، چون به نزدیک آمد، چشمه‌ای دید در نهایت صفا و پاکیزگی، درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی که هرگز به آن خوبی درخت ندیده بود. آن درخت شاخه‌های بسیار داشت. چون میوه آن درخت را چشید، از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر یافت. دید که مرغان بی‌شمار بر آن درخت جمع آمده‌اند. از مشاهده آن احوال بسی شاد شد. در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال را می‌کرد. تشبیه نمود درخت را به بشارت نبوت که به او رسیده بود. چشمه آب را به علم و حکمت و آن مرغان را به مردمی که نزد او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و به او هدایت یابند» (همان).

۸-۲-۲ نمادهای سرزمین خاص

- صحرا

صحرا دارای دو نماد اساسی است: یکی نشانه بی‌تمایزی اولیه است، دیگری نشانه سطحی پنهان و بایر که در پشت آن باید حقیقت کشف شود. در اسلام مفهوم دوم این

نمادگرایی بیشتر مطرح می‌شود. در صحرا، جست‌وجوی ذات حق مطرح است که یادآور جست‌وجوی ارض موعود است (رک. شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۹-۱۳۸). گرین معتقد است، صحرا یا بیابان از نظر نمادشناسی به «برهوت معنوی، مرگ، نیست‌انگاری و نومیدی» (گرین و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۶۵) دلالت دارد. «دووجهی بودن این نماد تکان‌دهنده است؛ در یک تصویر بی‌بهرگی و سترونی ناشی از بی‌خدایی؛ در تصویر دیگر باروری به‌خاطر داشتن خدا، فقط به‌خاطر حضور خدا. صحرا فضیلت رحمت را در مسیری معنوی نشان می‌دهد و اثبات می‌کند که هیچ‌چیز بدون رحمت خداوندی وجود نمی‌یابد» (همان: ۱۴۱). در داستان بلوهر و بوذاسف معنی و وجه دوم عینیت می‌یابد. زمانی که بوذاسف دل از همه‌کس و همه‌چیز برید و به فرمان الهی سفر آغاز کرد، به صحرای موعود رسید. در این صحرای گشاده به‌جز خود هیچ ندید. تا اینکه چهار ملک آمدند و او را به آسمان بردند و خداوند علوم و معارف را به‌تمامی بر او افاضه کرد.

- درخت

درخت یکی از مضامین نمادین و غنی و رایج است. میرچا الیاده هفت تفسیر اصلی را درباره درخت مشخص می‌کند که خود آن را کامل نمی‌داند؛ اما تأکید خود را بر نظریه کیهانی زنده و باززایی دائمی آن قرار داده است. درخت شکلی نمادین از یک کلیت است که به یک وسیله نمادین تبدیل می‌شود. درخت به‌دلیل تغییر دائمی خود، نماد زندگی است و با عروجش به سوی آسمان، مظهر قائمیت است. ازسوی دیگر درخت نمادی است که وضعیت دوره تغییرات کیهانی را نشان می‌دهد و برگ‌ها نشانه مرگ و باززایی هستند؛ اینکه درختان هر ساله برهنه از برگ می‌شوند و دوباره برگ‌ها را برمی‌پوشند، یادآور این دور هستند (رک. شوالیه، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۸۷). درخت به‌طور کلی، چون ریشه‌هایش در زمین فرومی‌رود و شاخه‌هایش در آسمان بالا می‌رود، نماد ارتباطی میان زمین و آسمان شناخته می‌شود (همان: ۱۹۱).

درخت بوذی، که در زیر آن بودا به اشراق رسید، همان درخت کیهان و درخت زندگی است. در شمایل‌نگاری اولیه، این درخت نشانه خود بوداست (همان: ۱۹۲). بودا «در بیست و سه سالگی، برای گردش به صحرا رفت و پیرمردی بیمار را دید.

این دیدار تنه‌ی در درون وی به وجود آورد و مرگ و فنا را دریافت. قصر را ترک کرد و شش سال در بیابان‌ها سرگردان شد. در زیر درختی از نوع انجیر هندی که بدان پانیان گویند به حال تباه افتاد و در آرزوی وصول به سرمنزل حقیقت اندیشه می‌کرد. با خود عهد کرد از زیر آن درخت برنخیزد تا سر حقیقت و گوهر معرفت را دریابد. روزی ناگهان نور دانش و فروغ حقیقت علم بر دل او تابید و به مرتبه اشراق رسید. لقب وی از همان درخت اشراق که بوده‌ی نام داشت - شجر معرفت - اشتقاق یافته است و از آن روز به بعد ساکیامونی‌گوتاما به معنی اصل حقیقت نیز لقب یافته است» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۱۳). پس نه تنها مرحله حساس زندگی (مرحله اشراق) بوذاسف با درخت انجیر یا بوده‌ی ارتباط می‌یابد، بلکه نام او نیز از آن درخت مشتق می‌شود؛ بنابراین لازم است درخت انجیر نیز از نظر نمادشناسی بررسی شود تا رابطه آن با داستان زندگی بوذا کشف و دریافت زوایای مبهم آن شفاف شود.

۲-۳ مرحله سوم: بازگشت به خویشتن

۲-۳-۱ کهن‌الگوی خویشتن با تجلی حق تعالی

بوذاسف، مسافر سرزمین روشنایی، در زیر درخت نشست و در اندیشه بود که «ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی پیدا شدند و به راه افتادند. او از عقب ایشان روان شد. او را بلند کردند به سوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر بر او افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است و نشأه وسطی که عالم ابدان است و نشأه آخری که قیامت است، همگی بر او ظاهر گردید و احوال امر آینده را دانست. پس او را به زمین آوردند و یکی از چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در این بلاد ماند و مردم را به حق هدایت کرد (رک. میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۱۳۹)؛ بدین ترتیب بوذاسف که با کمک پیر فرزانه به خودشناسی ژرفی رسیده بود؛ اکنون با لطف و هدایت الهی به گنجینه اسرار الهی دست یافت و احوال عالم روح، عالم ابدان و آخرت و قیامت بر او ظاهر شد.

۲-۳-۲ کهن‌الگوی بازگشت

در اغلب آثار تعلیمی و عرفانی، بعد از اینکه قهرمان مراحل رشد و کمال روحانی را گذراند، دوباره به سوی مردمان سرزمین خویش رهسپار می‌شود تا دست آنان را برای

رهایی از تعلقات و حرکت به سمت رشد و تکامل بگیرد. «وقتی قهرمان دروس آزمایش سخت را آموخت و جایزه را دریافت کرد، با انتخاب مواجه می‌شود: در دنیای خاص بماند یا سفر بازگشت به دنیای عادی را در پیش بگیرد. اگر سفر را به شکل دایره‌وار در نظر بگیریم» (وگلر، ۱۳۹۰: ۲۵۱) قهرمان در مرحله بازگشت دوباره به نقطه شروع برمی‌گردد. در «اصطلاح روان‌شناسی، این مرحله بازنمایی و تصمیم قهرمان مبنی بر بازگشت به دنیای عادی و پس دادن درس‌هایی است که در دنیای عادی آموخته است. پیروان بودا طرح ابدی و ازلی را فقط برای این دیده‌اند که به دنیای عادی بازگردند و با دیگران سخن گویند و دیگران را در اکسیر حاصل‌شده سهیم سازند» (همان: ۲۵۳).

بوذاسف/قهرمان پس از عروج به آسمان و دریافت هدیه و کرامات الهی و آموختن علوم و معارف، مدتی در دنیای خاص ماند و مردم را به حق هدایت کرد؛ اما بعد از آن به زمین سولابط که مملکت پدرش بود، برگشت و چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت به استقبال او بیرون آمد. او را گرمی داشتند و توقیر و تعظیم او کردند و خویشان و دوستان نزد او نشستند. بدین ترتیب، سفر بوذاسف با بازگشت و استقبالی باشکوه پایان یافت.

۲-۳-۳ کهن‌الگوی فرازپویی

بوذاسف با اینکه فرزند پادشاه پرمهابت هند بود، به زندگی ساختگی پشت درهای بسته محکوم بود. به‌ظاهر در شهری مخصوص و قصری اختصاصی با همه امکانات و عیش و نوش بزرگ می‌شد. آگاهی او از دنیا و مافیها فقط محصور به قصر و افراد آن بود. دنیا در نظرش بی‌مفهوم بود. نیرویی از بیرون یا جبری مستبدانه کنترل او را در دست داشت و آزادی عمل او را سلب کرده بود. از نظر روانی، تنها بخش هوشیار او فعال بود و آگاهی او محدود به زندگی شخصی می‌شد؛ اما مسئله محدودیت و محرومیت او دیری نپایید؛ زیرا «حق‌تعالی به بوذاسف دانش و دریافتی کرامت فرموده بود که عقل‌ها در آن حیران بود» (میرعابدینی، ۱۳۷۶: ۴۵). پس به فراست جریان شهر محبوس را دریافت و در پرس‌وجو از اطرافیان و یکی از خدمتکاران صادق به چندوچون قضیه پی‌برد. او به کمک «چهار کنش ذهنی که یونگ آنها را فکرکردن (تفکر)،

احساس کردن (داشتن عاطفه)، درک کردن (تشخیص دادن) و بینش داشتن (فراست)» (هال، ۱۳۷۵: ۳۸) معرفی می‌کند، به عمق فاجعه انسانی، مرض و پیری - که در زندگی روزمره مردم جریان داشت - پی برد.

بوذاسف برخلاف اراده و تدبیر پدر، از محیط تصنعی و خفقان خارج شد و بیش از این تغافل را برنتابید و با راهنمایی‌های پیر فرزانه، بلوهر، به رشد روانی دست یافت و آماده دریافت وحی و بشارت باری تعالی شد. او با وعده ملک مقرب، مانند دیگر انسان‌ها یا قهرمانان آزاده، با خادمان و نزدیکان وداع کرد و آزاد و رها، بدون هیچ تعلقی قصر را ترک کرد و به سوی سرنوشت متعالی رهسپار شد.

بدین ترتیب، بوذاسف با سرپیچی از فرمان‌های جبارانه پدر، هویت خود را بازشناخت و برای رسیدن به کمال و تعالی آماده شد. این پویه و تلاش برای یافتن و شناختن خود، «در روان‌شناسی تحلیلی یونگ به نام تفرّد (منفردسازی) شناخته می‌شود که به معنای جریان و روند آماده ساخته شدن یک فرد و متمایز شدن شخصیت اوست» (هال، ۱۳۷۵: ۴۰).

بوذاسف در یک تغییر و تحول، از محدوده دروغین قصر (زندان)، به سرزمین موعود رسید. جایی نغز و منزه، صحرایی گشاده و دارای چشمه‌ای پاکیزه با درختانی عظیم که پرندگان در آن جمع بودند. او به نهایت آرزوی خود رسیده بود و مشغول تعبیر مناظر بود که چهار فرشته آمدند و او را به آسمان و نزد حق تعالی بردند. بوذاسف باز به اوج رفت. مشیت و لطف باری تعالی او را به اعلی‌علیین برد. کودک محبوس و زندانی افکار ظالمانه پدر اینک در اوج است. او در بالاترین نقطه‌ای است که فوق تصور بشر امروزی است. خداوند در آن اوج، در آن فراز، همه علوم را به او کرامت فرمود.

۳- نتیجه‌گیری

خوانش دقیق داستان بلوهر و بوذاسف و تحلیل و تبیین مسائل مربوط به آن، مخاطب را بیش از پیش با ارزش تعلیمی این اثر آشنا می‌کند و بن‌مایه‌ها و شاکله مفهومی آموزش آن را بیشتر آشکار می‌کند. بررسی کامل این اثر از منظر مفهوم فرازپویی نشان می‌دهد که

این داستان در بطن معنایی خود دارای بسیاری از عناصر مربوط به کهن‌الگوهاست. در مرحله اول، یعنی پیرنگ پاگشایی و نیمه نخست زندگی، دارای کهن‌الگوهای تولد قهرمان، پیر فرزانه (دستگیری و نجات، آگاهی بخشی)، آنیما، سایه و... است. در مرحله دوم، یعنی پیرنگ سیروسلوک و نیمه دوم زندگی، وحی و الهام، فراخوان و دعوت به سفر، قبول دعوت، جدایی و عبور از آستانه، نگهبان آستانه، تشریف به سرزمین خاص و مواجهه با نمادهای صحرا و درخت دیده می‌شود. همچنین در مرحله سوم کهن‌الگوها و در بازگشت به خویشتن، کهن‌الگوی خویشتن با تجلی حق تعالی، بازگشت و فرازپویی مشاهده می‌شود. نویسنده این داستان سعی داشته است همه این موضوعات تعلیمی را در ضمن داستان بگنجاند. در واقع در این داستان بوذاسف نماینده کسانی است که باید برخلاف اراده و تدبیر دیگران، از محیط تصنعی و خفقان خارج شوند و تغافل در زندگی و وابستگی به تعلقات مادی را برنتابند و با راهنمایی شخصی راه‌بلد که عنوان پیر فرزانه می‌گیرد، به رشد روانی دست یابند و آماده دریافت وحی و بشارت باری تعالی شوند. همچنانکه در ضمن داستان با وعده ملک مقرب همچون دیگر انسان‌ها یا قهرمانان آزاده با خادمان و نزدیکان وداع کرد و آزاد و رها، بدون هیچ تعلقی قصر را ترک کرد و به سوی سرنوشت متعالی رهسپار شد. آنچه نویسنده در این داستان تعلیمی در پی بیان آن برآمده، آن است که انسان باید راه رشد خود را احساس کند و با علم بدان قدم در راه گذارد و با دریافت نشانه‌ها و تفکر و اندیشه در باب آنها به شهود قلبی برسد. شناخت هویت فردی برای رسیدن به کمال و تعالی و بازگشت به خویشتن که در سایه تلاش و پویایی اتفاق می‌افتد، از جمله شاکله‌های مفهومی اصلی این داستان به شمار می‌رود و آن را از دیگر آثار متمایز می‌کند. این داستان عبرت‌آموز مانند بسیاری از داستان‌های تعلیمی دیگر، با لباسی نو و نگاشتی تازه که طرح‌وارهای تصویری خود را دارد، به سراغ مخاطب می‌رود تا او را به بازگشت به خویشتن خویش و تکامل و تعالی روح، نوید و امید و منادا دهد.

جدول شماره ۱: سیر فرازپویی در داستان بلوهر و بوذاسف

بلوهر و بوذاسف	کهن‌الگوهای اثر
بوذاسف	قهرمان
دریافت واقعیات زندگی	سفر
فرشته وحی	پیک
قصر	نقاب
اشاره کلی در خلال حکایات	آنیما/ آنیموس
نفس اماره، شیطان	سایه
معصیت‌های الهی و سیئات از جمله: دروغ، حرص، ریا، غضب، حسد و ...	نمودهای سایه
بلوهر	پیرفرزانه
عروج به آسمان و دریافت فیوضات الهی	خویشتن
بازگشت به سرزمین پدری و هدایت مردمان غافل و بی‌دین	بازگشت

منابع

۱. اکبری بیرق، حسن؛ خیرخواه، مونا؛ تلاشان، مونا (۱۳۹۰)، «سیر تطور تاریخی داستان بلوهر و بوذاسف»، *دوفصلنامه علمی تاریخ ادبیات*، دوره ۳، شماره ۲، پیاپی ۲، ۳۱-۵۴.
۲. امامی، نصرالله (۱۳۷۷)، *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، تهران: دیبا.
۳. انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، *ویژنامه فرهنگستان ادبیات تطبیقی*، ۱ / ۱، ۶-۳۸.
۴. بروجردی، نعمت‌الله (۱۳۸۰)، «ارتباط نظام اقتصادی اسلام و نظام عقیدتی آن»، *معرفت*، شماره ۴۱، ۸-۱۸.
۵. پالمر، مایکل (۱۳۸۸)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهقانپور و غلامرضا محمودی، تهران: رشد.
۶. ترقی، گلی (۱۳۸۷)، *بزرگ بانوی هستی (اسطوره، نماد، صور ازلی)*، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.

۷. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی (۱۳۸۵)، *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران*، ترجمه محمود هدایت، تهران: اساطیر.
۸. حسینی، مریم؛ شکیبی ممتاز، نسرین (۱۳۹۱)، «سفر قهرمان در داستان «حمام بادگرد» براساس شیوه تحلیل کمپل و یونگ»، *فصلنامه ادب‌پژوهی*، شماره ۲۲، ۳۳-۶۵.
۹. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸)، *پیکرگردانی در اساطیر*، ج ۲، تهران: مطالعات فرهنگی.
۱۰. ستاری، جلال (۱۳۶۶)، *رمز و مثل در روانکاوی*، تهران: توس.
۱۱. شایگان‌فر، حمیدرضا (۱۳۸۰)، *نقد ادبی، معرفی مکاتب نقد*، تهران: دستان.
۱۲. شایگان، داریوش (۱۳۹۳)، *بتهای ذهنی و خاطره‌ازلی*، تهران: امیرکبیر.
۱۳. شوالیه، ژان؛ گبران، آلن (۱۳۸۵)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۱۴. شوالیه، ژان؛ گبران، آلن (۱۳۷۸)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۱۵. شوالیه، ژان؛ گبران، آلن (۱۳۷۷)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۱۶. میرعابدینی، سید ابوطالب (۱۳۷۶)، *بلوهر و بوذاسف*، به روایت شیخ صدوق و ملامحمدباقر مجلسی، تحقیق و بررسی از سید ابوطالب میرعابدینی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۱۷. فروردهام، فریدا (۱۳۹۳)، *مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ*، ترجمه مسعود میربها، تهران: جامی.
۱۸. گرجی، مصطفی؛ تمیم‌داری، زهره (۱۳۹۱)، «تطبیق پیر مغان دیوان حافظ با کهن‌الگوی پیر خردمن یونگ»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، شماره ۲۷، ۳۳-۶۳.

۱۹. گریس، ویلیام جی (۱۳۸۱)، *ادبیات و بازتاب آن*، ترجمه بهروز عزب دفتری، تهران: فروزش.
۲۰. گرین، مورگان ل؛ ویلینگهم، ج. (۱۳۹۵)، *مبانی نقد ادبی*، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ ششم، تهران: نیلوفر.
۲۱. عابدی، محمود (۱۳۸۳)، «بلوهر و بیودسلف و داستان آن»، *آینه میراث*، سال دوم، شماره سوم، پیاپی بیست و شش، ۱۱۸-۱۰۳.
۲۲. محمدی فشارکی، محسن؛ ستایش، نسرین (۱۳۹۷)، «تحلیل داستان گل و نوروز خواجهی کرمانی با تأکید بر فرایند فردیت یونگ»، *دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۸۵، سال ۲۶، ۱۷۷-۱۶۲.
۲۳. موحدی محب، عبدالله (۱۳۹۷)، «بهره قصه بلوهر و بوذاسف از آبخور فرهنگ اسلامی شیعی»، *دوفصلنامه حدیث پژوهی*، سال دهم، شماره بیستم، ۱۴۰-۱۱۷.
۲۴. میرباقری فرد، سید علی اصغر؛ جعفری، طیبه (۱۳۸۹)، «مقایسه تطبیقی سیر کمال جویی در عرفان و روان شناسی یونگ»، *دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، دوره ۲، شماره ۳، ۱۹۵-۱۶۴.
۲۵. ناصری، مسلم (۱۳۹۹)، «هم پوشانی اعتقادی کهن الگویی قصه بلوهر و بوذاسف با اعتقادات شیعی»، *دوفصلنامه عصر آدینه*، سال سیزدهم، شماره سی و یکم، ۴۲-۲۳.
۲۶. نامدار، لیدا؛ فرزانه، سید بابک (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی کهن الگویی آنیما در شعر عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث»، *ویژه نامه ادبیات تطبیقی*، ۷/۱ (بهار و تابستان)، ۱۰۷-۷۹.
۲۷. وگلر، کریستوفر (۱۳۹۰)، *ساختار اسطوره ای در داستان و فیلمنامه*، ترجمه عباس اکبری، تهران: نیلوفر.
۲۸. هال، کالوین؛ نوردبای، ورنون (۱۳۷۵)، *مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران: جهاد دانشگاهی.

۲۹. یونگ، کارل گستاو (۱۳۸۶)، *ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها*، مترجمان: گنجی، ف و اسمعیل‌پور، م. تهران: جامی.
۳۰. یونگ، کارل گستاو (۱۳۸۳)، *روانشناسی شرق*، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: جامی.
۳۱. یونگ، کارل گستاو (۱۳۷۷)، *رشد شخصیت*، ترجمه هایده تولایی، تهران: آتیه.
۳۲. یونگ، کارل گستاو (۱۳۶۸)، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس.